

با قرآن در صحنه (۱۱)

مسیر دوم انسان

حضرت آیت‌الله، در دنباله بحث راجع به یوم قیامت و خصوصیات آن، به توضیح قسمت دوم آن پردازید.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. در جلسه قبل، این مطلب بیان شد که بعد از تحول بزرگ و عظیم عالم، یعنی «الطامة الكبرى»، حوادثی و مسائلی است که فعلاً ارتباطی به بحث ما ندارد. اما چگونگی و مقدمات آن تحول بزرگ عالم و بسیط طبیعت، از نظر قرآن، امری ناگهانی است؛ مثل همه جهش‌هایی که در عالم طبیعت پیش می‌آید. علمای طبیعی هم گفته‌اند که در پی هر مرحله‌ای، تا مرحله دیگر، جهش‌هایی صورت می‌گیرد. در اینجا، مسأله‌ای که قرآن بیان می‌کند مربوط به انسان است. یعنی بعد از این تحول بزرگ و «فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى»، سرنوشت انسان چه خواهد شد؟ در اینجا قرآن کریم مسیر دو گونه انسان را بیان می‌کند، که البته در بین آن‌ها تفاوت‌هایی هم هست. اما به هر حال دو مسیر متضاد و مختلف وجود دارد: مسیر کسانی از انسان‌ها پس از «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى» است. بعد از آنکه همه وجود انسان هوشیاری و تذکر شد، بیدار شد، آنچه کرده، انعکاس اعمالش و موج اعمالش، که اکنون از خود انسان مخفی است و در این شب دنیا پوشیده است، بسط اثر اعمال، از حیث زمان و مکان و دیگر جهات عالم، همه به تدریج ظهور پیدا می‌کند. فرمود: «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى». آن روز گویا انسان سراپا تذکر می‌شود و از این غفلت و ناآگاهی یکسره بیرون می‌آید و نتیجه و مقصود سعی او در زندگی دنیایی‌اش برای او همه تذکر آور و روشن خواهد شد. به دنبال آن فرمود: «وَبُورَّتِ الْجَنِّيمُ لِمَنْ يَرَى». ظاهراً، پس از این تذکر و هوشیاری، که مرحله اول تحول عظیم انسان است، بروز جهنم است. حال، جای سؤال است که چرا قرآن یک طرف

را بیان کرده و نفرموده است مثلاً «وَبُورَّتِ الْجَنَّةُ لِمَنْ يَرَى»؟ چرا فقط فرموده «وَبُورَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى»؟ شاید از این جهت که حساب بهشت، حساب طبیعی انسان است. نمو آثار خیر است و خیر همواره پایه عالم است. اساس عالم بر خیر است. بنابراین، فقط برخلاف خیر رفتار کردن مسأله‌ای قابل تذکر است. شاید علتش این باشد. به هر حال، «وَبُورَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» در نتیجه «فَأَمَّا مَنْ طَغَى. وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» است.

تأثیرگذاری اعمال انسان‌ها بر یکدیگر

نکته دیگری که متذکر شدم این است که می‌فرماید: «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى». به نظر می‌آید که مراد آیه از «انسان» مجموع انسان‌ها و نوع بشر است؛ زیرا اگر نظر به فرد فرد انسان بود، می‌فرمود: «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى». از این جهت «الإنسان» فرمود که همه انسان‌های گذشته، آینده و حال، در هر مکان و در هر زمان، در انسانیت خود واحدند. یک انسان‌اند و اعمال آن‌ها نسبت به یکدیگر تأثیر متقابل دارد. آنچه هر انسانی متذکر می‌شود، مجموعه تذکراتی است که همه انسان‌ها دارند، اعمالشان در یکدیگر تأثیر می‌گذارد. هیچ انسانی به تنهایی منشأ عمل و اثر نیست. کسی که مثلاً در جزیره‌ای، در جایی که مجتمعی نباشد، زندگی می‌کند، عمل خیر و شر ندارد. نه قانونی دارد و نه در روابط عمومی‌اش معیاری هست. انسانی است طبیعی و تنها. پس، مسأله اثر اعمال بر حسب انعکاس اعمال انسان‌ها در یکدیگر است، شما کلمه خیری می‌گویید یا عمل خیری می‌کنید، منعکس می‌شود و دیگران همان کلمه یا عمل خیر را به شما برمی‌گردانند و سرانجام هم به اجتماع برمی‌گردد. پس تذکر برای نوع انسان است.

دنیانگری و تنگ‌نظری: دو عامل طغیان

قرآن نوع انسان را از جهت مسیر حرکتشان به دو دسته تقسیم می‌کند: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى. وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» فاء «فإن» فاء تفریع است. تفریع بر «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى». و «بُورَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» پس نتیجه چه می‌شود؟ تذکری بود و جحیم هم کم‌کم ظهور کرد، اما مسیر نهایی کدام است؟ کسانی که سرکشی کنند، «وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» گویا این عبارت عطف بیانی است برای «طغی». یعنی کسانی که طغیان می‌کنند، قهرآ حیات دنیا را برمی‌گزینند. چشم به آخرت و مسائل برتر ندارند. آن‌ها همیشه منافع

آنی و عاجل را می‌نگرند. همان‌طور که در آیه دیگر می‌فرماید: «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ. وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»^۱ این مردم کافرکیش، که دید وسیعی ندارند، همیشه آنچه دم دست و نزدیک است دوست دارند و پشت پرده، آینده و ماورای عاجله را در نظر نمی‌آورند و نادیده می‌گیرند. اما آنکه دید وسیع الهی دارد برعکس رفتار می‌کند. در هر عمل و بهره‌آنی، همیشه امر پس از آن‌را، که چه خواهد شد و آثارش چیست، در نظر می‌گیرد. لذا هیچ‌وقت عاجله را بر آخرت بر نمی‌گزیند.

در اینجا دو تعبیر است: دنیا و آخرت؛ یا عاجله و آخرت، که در مقابل هم آمده است: «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ. وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ». در آنجا می‌فرماید: «وَ آثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». این دنیا را بر می‌گزینند، یعنی چیزی را که دم دست و نزدیک است اختیار می‌کنند. کسی که برای انگیزه‌ای آنی شهوانی، عفتی را هتک می‌کند فقط همان لذت آنی‌اش را می‌بیند و آثار و تبعات آن‌را برای اجتماع، حتی برای خودش، مثل زندان و حتی اعدام و عذاب بعدش را، نمی‌بیند. یا آن‌که در اثر یک عقده تحریک می‌شود و دست به قتل می‌زند، پشت سر عملش را نمی‌بیند که سرش بالای دار است. پس، هر چه دید انسان وسیع‌تر باشد، نتیجه اعمال و آینده را بیشتر و روشن‌تر می‌بیند، و آن‌را بر می‌گزیند.

آیا نمی‌شود گفت که عکس قضیه هم درست است؟ یعنی آیا دنیانگری و تنگ‌نظری هم باعث طغیان می‌شود؟ آری، برگزیدن حیات دنیا و نظر داشتن به دنیا اصولاً انگیزه طغیان است. و شاید خود طغیان هم منشأ و تأثیر منعکس و متقابل دارد.

طغیان و استبداد بر نفس

انسان نخست بر خودش طغیان می‌کند. بر ضد حیثیت و کمال و شرفش و آینده‌نگری‌اش طغیان می‌کند. اساساً طغیان طاغی و مستبد، پیش از اینکه بر مردم و دیگران باشد، بر نفس خودش است. این انسان ممکن است که قدرت و فرصت طغیان بر دیگران را پیدا نکند، ولی در هر حال خود به خودی طغیانگر و مستبد است. مستبد کیست؟ کسی که هر چه انگیزه‌هایش، خواهش‌ها و هوس‌هایش اقتضا کند، آن‌را بر خودش و وجدانش و وظایف و مسئولیت‌هایش تحمیل کند. چنین کسی را «مستبد بر نفس» می‌گویند. بنابراین، طاغی و مستبد تنها به کسی گفته نمی‌شود که بر مردم طغیان کند و

۱. «ولی نه! [شما دنیای] زودگذر را دوست دارید، و آخرت را وامی‌گذارید». قیامت (۷۵)، ۲۰-۲۱.

منافع و مصالح مردم و سنن الهی را زیر پا بگذارد؛ بلکه طاغوت‌چپه‌ها و مستبد بر نفس‌ها الان هم زیادند! آن کسانی که دلشان می‌خواهد خودشان را بر دیگران تحمیل کنند، ولی قدرتش را ندارند، آن‌ها هم طاغی و مستبدند. این‌ها اگر قدرتش را پیدا کنند، خودشان را بر دیگران تحمیل و بر مصالح مردم طغیان می‌کنند، چون اول بر خودشان طغیان کرده‌اند. منشأ این طغیان چیست؟ منشأش همان دید محدود انسان است. اساساً تعلیم انبیا بر همین متمرکز است که دید انسان را وسیع کند. پیامبران همواره آخرت و نهایت آدم و عالم را به بشر یادآور شده‌اند و سعی کرده‌اند افق دید را باز کنند تا دید وسیع شود. آدمی که وسیع شد، خواهناخواه از حالت استبداد بیرون می‌آید، و گرنه استبداد خاصیت طبیعی انسان عادی است.

آخرت و آینده‌نگری

اما علت این همه توجه دادن قرآن به آخرت چیست؟ اگر فرض کنید که ما در اتومبیلی نشسته باشیم که به سوی مقصدی در حرکت است، چه بدانیم ما را کجا می‌برد چه ندانیم، بالاخره به آن مقصد خواهیم رسید. در مسیر زندگی هم به همچنین، ما خواهناخواه به طرف مقصدی در حرکتیم، چه بدانیم و چه ندانیم که آخرتی هست، چه در آن شک داشته باشیم یا یقین، بالاخره سرانجام همان است. پس چرا قرآن این قدر اصرار دارد که آخرت را بشناسیم؟ برای همین که وسعت دید پیدا کنیم. ملاک شخصیت یک انسان سیاسی، اجتماعی و انسان دارای تفکر، در این است که آینده‌نگر باشد. دیدش وسیع‌تر باشد. اگر برای او خوشی عاجلی پیش آمد، به آن فرحناک و سرگرم نشود و از آینده غفلت نکند. سیاستمدارهای بزرگ دنیا کسانی‌اند که فقط حال را نمی‌بینند، بلکه ده سال، بیست سال، سی سال و حتی پنجاه سال آینده ملتشان را می‌بینند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند. اگر موقتاً هم صدمه‌ای و ضربه‌ای خوردند، از پای در نمی‌آیند. چون آینده‌نگرند. پس مسأله اصلی آینده‌نگری است. و طغیان از همین مسأله پیش می‌آید که انسان آینده‌نگر نیست و تنها وضع فعلی‌اش را می‌بیند: **(تَجِبُونَ الْعَاجِلَةَ)** به همین عاجله و نزدیک دل بسته است. این است که قرآن پس از بیان حقایقی درباره تکوین عالم، یک مرتبه پرده از روی مسأله بزرگی برمی‌دارد: **(فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى)** و آن وقت برمی‌گردد به **(فَأَمَّا مَنْ طَفَى)**؛ یعنی با چنین دیدی است که نباید انسان طغیان کند. والا کسی که زندگی را همین زندگی روزمره

می‌داند و دم را غنیمت می‌شمارد و اعتقاد دارد که خوشی حال را باید گرفت او کسی نیست که طغیان نکند. او خواه‌ناخواه طاغی است. و وقتی که طغیان کرد، **﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾** دنیا را برگزیده است.

معنی برگزیدن دنیا بر آخرت

در جلسه گذشته، معنای **﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾** - اگر درست خاطرمان باشد - گویا این‌طور بیان کردیم که «دنیا را بر آخرت برمی‌گزینند». یعنی به طور کلی، تمام چیزهایی که چنین کسی برای خود می‌خواهد گذرا است. او آینده و مصالح آتی خودش و دیگران را در نظر نمی‌گیرد. بعد مثال زدیم و گفتیم که در هر کردار و گفتاری انسان بر سر یک دوراهی است: یا خودش را و منافع شخصی‌اش را و لذت‌گذاری‌اش را در نظر می‌گیرد، و یا مصلحت دیگران و آینده و خدا و خلق را. کاسبی که **﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾** است به منافعش بیشتر می‌اندیشد تا به مردم. مردم هرطور که می‌خواهند باشند، ولو خوراک یا وسایل زندگی نداشته باشند، برای او مهم نیست. این آدم طاغی است. ولی اگر به عکس، کسب را وظیفه خود بداند، آن‌را مسئولیتی بداند که مثل هرکسی که در دنیا وظیفه و مسئولیتی دارد، او هم وظیفه‌اش خدمت به اجتماع، در راه خدا و به قصد قربت است و باید نیاز مردم را تأمین کند و در ضمن استفاده‌ای هم ببرد، چنین کسی **﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾** نیست چون آخرت را هم در نظر می‌گیرد.

مفهوم ایثار و برتری آن بر انفاق

اساساً ایثار دو جنبه دارد. ایثار یعنی آنکه انسان در بین دو شیء یکی را برگزیند. در منافع هم این‌طور است. گاهی انسان فقط منافع خودش را در نظر می‌گیرد. در اینجا، به اصطلاح ادبی، با «علی» نسبت به غیر داده می‌شود و با «له» نسبت به خود او، یعنی ایثار برای خودش و قهرآ به ضرر دیگران. در مثال نسبت به غیر، قرآن می‌فرماید: **﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَتُؤْتُونَ لَهُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وَأَنفُسُهُمْ فَجَادُوا﴾**^۱. کلمه «ایثار»، در اصطلاح قرآن، بالاتر از بخشش و جود و انفاق است.

۱. «و هر چند در خودشان احتیاجی [مبرم] باشد، آن‌ها را بر خودشان مقدم می‌دارند». حشر (۵۹)، ۹.

مفهوم انفاق، نتایج و اهمیت آن

انفاق این است که از مال خود بدهد، یا هر چه زائد بر مال است. یا آنقدری که شرع معین کرده یا به طور کلی بیان کرده، بدهد. درباره انفاق‌کنندگان و عمل انفاق و نتیجه آن در یک آیه‌ای می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»^۱ (از تو می‌پرسند چه انفاق کنیم؟) آیات انفاق، مثل آیات جهاد، در ابتدای تشکیل مجتمع اسلامی مدینه، پشت سر هم نازل شده است. این گذشت و حرکت تکاملی انسان بر اثر انفاق است. انفاق بیش از آنکه نفعش به دیگران برسد، خود انفاق‌کننده را از بند وابستگی‌ها و علاقه‌ها آزاد می‌کند. وقتی که پولی دارید، همیشه حواستان متوجه آن است که از دستتان نرود. این علاقه و وابستگی است. همین‌که پول را به مستحق‌ی دادید، آزادی پیدا کرده‌اید. البته این یک مرحله است. یک مقداری از بند تعلق آزاد شده‌اید. پس، آیات انفاق راجع به آزادی انسان است. این مسأله‌ای است که بیشتر علمای اقتصاد و اجتماع درست درک نمی‌کنند. می‌گویند چرا مردم انفاق کنند؟ وقتی که دولتی باشد که اقتصاد و زندگی مردم را اداره کند، دیگر احتیاجی به انفاق نیست. خیر، انفاق خود وسیله تکامل انسان است. وسیله آزادی است. انسان به هر چیزی که حتی از راه مشروع فراهم می‌کند و به دست می‌آورد علاقه‌مند می‌شود. همین علاقه خودش بند انسان است. فرش قیمتی خانه‌اش بند اوست. همیشه نگران آن است، کلافه است. اگر ساعتش را گم کند، چیزی که مربوط به انسان نیست، دلش می‌لرزد. پس، معلوم می‌شود همان ساعت در دلش جای دارد. اگر یک گوشه عمارتش خراب شود، مثل این است که وجود خودش پایین ریخته است! این وابستگی و ترکیبی که بین شخصیت انسان و موجودات خارج از انسان - که اسمش مال است - وجود دارد، بزرگ‌ترین خطر برای تکامل و آزادی انسان است.

پس، اولین نتیجه انفاق به خود انفاق‌کننده برمی‌گردد. نتیجه آنی آن، نه تنها ثواب اخروی. می‌فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۲ آن چیزی را که دوستش داری انفاق کن. والا انفاق چیزی که انسان علاقه‌ای به آن نداشته باشد، هر قدر هم قیمتی باشد، «بر» نمی‌شود. وسیله آزادی نمی‌شود. «بِرّ» یعنی به بالا صعود کردن، بسط پیدا کردن. می‌فرماید به آن نایل نمی‌شوی، مگر اینکه از آنچه به آن علاقه داری انفاق کنی. در جای دیگر سؤال

۱. بقره (۲)، ۲۱۵.

۲. «هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید». آل عمران (۳)، ۹۲.

می‌کنند: **﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْغَفْو﴾**^۱ هر چه زیادی در زندگی‌تان است را بدهید. به اندازه احتیاج و رفع ضرورت زندگی اکتفا کنید. اگر جامعه‌ای این‌طور تربیت و تشکیل شود، نه فقیری باقی می‌ماند، نه این وابستگی‌ها، نه اخلاق بدِ حسد و بخل و حرص بر مال — همه این‌ها برطرف می‌شود. چشم انسان باز می‌شود. بخل نوعی بیماری است که چشم انسان را می‌بندد. آدم بخیل بیچاره است. **﴿مُحِبٌّ مَالٌ، أَدَمٌ بَدْبِخْتِي﴾** است. واقعاً احتیاج دارد که با او مثل بیمار رفتار کنیم؛ یعنی با رأفت رفتار کنیم نه با دشمنی.

بنابراین، یک معنای **﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى﴾** و **﴿آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾** این است که طاعی و ترجیح‌دهنده دنیا جهنمی است. از مفهوم آیه می‌فهمیم که مسأله جنبه اخروی دارد؛ یعنی چنان کسی آخرت خود را واگذار می‌کند. آخرت را که بالاتر است ترک می‌کند؛ یا به طور کلی و دربست هر چه را دنیااست، برمی‌گزیند و اصلاً آخرتی نمی‌بیند. پس، نتیجه این است که هر عملی و هر کلامی که از انسان صادر می‌شود دو جهت دارد: یا برای این است که بالاخره نفعی شخصی است و به خودش برمی‌گردد، یا برای خیر عمومی است. آن یک جهت دنیااست و این یک جهت آخرت است.

غالب آیات ایثار در وصف علی^(ع)

نتیجه دیگری هم می‌شود از این آیه ایثار گرفت. گفتم ایثار برتر از بخشش است. ایثار یعنی انسان چیزی را که خودش به آن احتیاج دارد به دیگران بدهد: **﴿وَيُؤْتُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾** قرآن کریم شخصیت‌های بزرگ ایمانی را این‌طور تعریف می‌کند که این‌ها کسانی‌اند که ایثار می‌کنند **﴿عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ﴾**؛ به ضرر خودشان. یعنی با اینکه ممکن است آن‌قدر غذا نداشته باشد که برای سیر کردن خودش کافی باشد، با این حال، مقدار اندکی مصرف می‌کند و باقی آن‌را به دیگران می‌دهد. غالب این آیات در وصف امیرالمؤمنین^(ع) است^۲ که چنین می‌کرد: **﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلِيَّ حُبَّةً﴾**^۳. خودشان گرسنه

۱. «و از تو می‌پرسند که چه انفاق کنند؟ بگو افزون را». بقره (۲)، ۲۱۹.

۲. درباره شأن نزول این آیه و آیه بعدی نکه البحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، همان، ج ۴، صص ۳۱۷-۳۱۸، حدیث ۸-۱۲، ذیل آیه شریفه **﴿وَيُؤْتُونَ عَلِيَّ أَنْفُسِهِمْ...﴾**؛ همان، صص ۴۱۲-۴۱۴، حدیث ۶-۹، ذیل آیه شریفه **﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلِيَّ حُبَّةً﴾**؛ الحوزی، تفسیر نور الثقلین، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ج ۱، ۱۴۲۲ هـ، ۲۰۰۱ م، ج ۷، ص ۵۳/۳۲۲ عن الامالی ذیل آیه شریفه **﴿وَيُؤْتُونَ...﴾**؛ الطبرسی، الاحتجاج، همان، ج ۱، ص ۳۳۳، احتجاجه علی اصحاب الشوری، ش ۵۵.

۳. «و به [پاس] دوستی [خدا]، خوراک می‌دادند». انسان (۷۶)، ۸.

هستند، اما خوراک خود را به دیگران می‌بخشند. این ایثار است. این فوق بخشش است. بخشش آن است که انسان مازاد مالش را، و آن مقدار را که احتیاج ندارد به دیگران بدهد؛ ولی ایثار آن است که آنچه را انسان دل‌بسته است و احتیاج دارد ببخشد. خودش فقط دو اتاق دارد و برای سکونت خود و خانواده‌اش به آن احتیاج دارد، اما چون برادر مسلمانی جا ندارد، او به یک اتاق اکتفا می‌کند و اتاق دیگر را به آن برادر مسلمان و خانواده او می‌دهد. نانی که فقط برای سیر کردن خودش کافی است، نصف آن را خود برمی‌دارد و نیم دیگر را به دیگران می‌بخشد. این معنای ایثار است.

پس، ایثار به دو عمل گفته می‌شود: یکی اینکه انسان مقداری از چیزی را برگیرد و مقداری را واگذارد، و دومی انفاق‌ها و اعمال کلی انسان. مثل کسی است که یا دنیا را برمی‌گزیند یا آخرت را. از **﴿وَيُؤْتُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾** ممکن است این معنا را هم استفاده کنیم که این‌ها کسانی هستند که گزیده‌های این دنیا را به خودشان اختصاص می‌دهند. چون ایثار یعنی گزیدن چیزی به طور کلی.

طغیانگران و انحصار اموال

پس، می‌توان گفت که گزینندگان دنیا هر نعمت و چیز خوبی را برای خودشان می‌خواهند. طاغی‌ها و قلدرها هر جا ملک مرغوبی و یا باغ خوبی ببینند، می‌گویند مال ما! مردم دیگر را محروم می‌کنند. به آن‌ها می‌گویند شما بروید جنوب شهر و در آن خانه‌های محقر زندگی کنید، و ما درخانه‌های دوهزارمتری شمال شهر! خودش است و خانمش و نوکر و کلفت و آشپز و دو تا سگ! این‌ها طاغی‌اند. این‌ها مظهر طغیان‌اند که مزایای طبیعت و بهره‌ها و خوشی‌های دنیا و همه موهبت‌های زندگی را به خودشان اختصاص می‌دهند و دیگران را محروم می‌کنند. برای این‌هاست که **﴿فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾**. دنیا را به آتش می‌کشند و خودشان هم در آتش‌اند. **﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى﴾** در مقابل طغیان است. طغیان بر چه چیز؟ بر ضد خود و دیگران، طغیان در مقابل حرکت انسان‌ها، کمال انسان‌ها. اگر طغیان بر مال مردم است، برای این است که این طغیان وسیله و مقدمه‌ای است برای طغیان ربوبیت و به بردگی گرفتن انسان‌ها؛ یعنی طغیان بر سر راه تکاملی که انسان‌ها در پیش می‌گیرند. در مقابل، طاغی کیست؟

پس در مقابل طاعی چه کسی است؟

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾ آن‌هایی که نگران‌اند. از چه؟ از «مقام رب». نمی‌گویند از خدا نگران‌اند، یا از خود ربّ نگران‌اند. می‌فرماید از «مقام رب» نگرانی دارند، یعنی چه؟ یعنی پایگاه ربوبیت خدا. خداوند در هر موجودی، پایگاه ربوبی دارد. در درون و باطن همه موجودات، یک پایگاه ربّ وجود دارد. و همین ربوبیت است که هر موجودی را از نقص به سوی کمال و از سکون به سوی حرکت می‌برد. تجلی این مقام ربوبیت در انسان بیشتر است. انسان مستعد پایگاه عظیم مقام ربّ است. چرا؟ برای اینکه استعدادش غیر متناهی است. باید این استعدادها به حرکت درآید، شکوفا شود و به ثمر برسد. استعدادهای درونی انسان بشر حدی ندارد. چگونه باید این استعدادها به ثمر برسند؟ از چه راهی؟ هر چه هدف بالاتر، حرکت فکری بیشتر. در حرکت ظاهری هم چنین است. اگر کسی طی کردن مسافتی ده فرسخی را هدف قرار دهد، با طی کردن دو سه فرسخ خسته نمی‌شود، اما اگر هدفش این باشد که فقط یک فرسخ برود، به دو کیلومتر رسیده، خسته و وامانده می‌شود. انسان مستعد به استعدادهای غیر متناهی، باید در مقابل کمال غیر متناهی قرار بگیرد. آن کمال نامتناهی چیست؟ آن‌را به نام «خدا» تعبیر می‌کنیم.

حالا اگر کسی نخواهد این اسم را قبول کند، لااقل باید این معنا و حقیقت را بپذیرد که کمال نامتناهی‌ای وجود دارد که این عالم، اثر غیر متناهی جمال و ربوبیت و کمال او است. و نمی‌شود انسان معتقد به او نباشد، مگر اینکه در برابر عقلش بایستد و نخواهد بفهمد و تصمیم گرفته باشد که نفهمد. چنین کسی از مسیر انسانیت خارج است. انسان مستعد به استعدادهای غیر متناهی هر چه فرا بگیرد باز می‌بیند که آماده فراگیری بیشتر است. یادگیری غیر از مثلاً غذا خوردن است. انسان مقداری که غذا خورد، دیگر معده‌اش جا ندارد. ولی فراگرفتن معلومات چنین نیست. یا عمل صالح را شما هر چه بیشتر انجام بدهید، باز می‌بینید که ظرفیت بیشتر از آن‌را دارید. در آموختن دانش، اگر عمر انسان از پنجاه سال به صد سال و هزار سال برسد، می‌بیند که هنوز هم می‌خواهد چیز تازه‌ای بیاموزد؛ «مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»^۱.

۱. أَطْلُبُوا الْوِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ. گرچه این حدیث معروف است و فردوسی نیز آن را به شعر درآورده که:

چنین گفت پیغمبر راست‌گوی ز گهواره تا گور دانش بجوی

اما با مراجعه به کتب اهل سنت و تشیع چنین حدیثی با این عبارات دارای سند مشخصی نیست و در کتاب‌های غیر مرجع معاصر زیاد به چشم می‌خورد آنان نیز سند دست اولی برای آن ذکر نکرده‌اند. ابوالقاسم پاینده، نهج‌الفصاحه، چاپ جاویدان، ج ۲۰، ۱۳۶۶، ص ۶۴، حدیث ۳۲۷، آن‌را آورده است.

پس این استعداد غیر متناهی پایه ربوبیت است. «مقام» یعنی پایگاه. اگر بخواهیم «مقام رب» را به فارسی تعبیر کنیم، باید بگوییم «پایگاه ربوبیت الهی». مسأله مهم هم همین است که این مظهر و پایگاه ربوبیت پیش برود؛ به فعلیت برسد؛ شکوفا شود. اما طغیان مانع این پیشرفت است. پس آنکه نگران پایگاه رب است در مقابل طغیان است. او کسی است که، در همه مواقع، از هیچ چیز نگرانی ندارد و تنها نگرانی‌اش از این است که سبادا به ساحت مقام رب نزدیک شده باشد و مقام رب را متزلزل کرده باشد. فقط از این می‌ترسد. ولی طاغی هیچ باک ندارد.

زیان‌های عدمی طغیان

ما اگر بخواهیم، فرض کنید، به حساب رژیم گذشته برسیم و آن فسادها و دزدی‌ها و چپاول‌های رژیم و اربابانش را بررسی کنیم - که ممکن است یک وقتی بالاخره به همه این حساب‌ها رسیدگی شود و بتوانیم جمع آن‌ها را ارائه بدهیم - اما چیزی را که نمی‌توانیم ارائه دهیم، این است که چقدر از استعدادهای هدر رفته و ضایع شده است! ضایعاتی که به چشم نمی‌آید. همین مردمی که الان در این محیط‌اند، اگر در محیطی سالم و آزادی می‌بودند - محیطی که مردمش به مقام رب توجه دارند - از تربیت و رشد و نمو عقلی و فکری‌ای صدبرابر آنچه اکنون دارند برخوردار می‌شدند! کسی که صدتومانش را دزد بزند، مدت‌ها متأثر است که پولش از دست رفته، اما حساب این را نمی‌کند که اگر در محیط اجتماعی سالمی می‌بود، ممکن بود آن‌قدر می‌داشت که از دست دادن صد تومان برایش اصلاً مهم نبود! پس، آن چیزهایی که عدمی است هیچ‌وقت به حساب نمی‌آید. همیشه موجودی‌ها به حساب می‌آید. آن مقدار از زیان‌های عدمی طغیان، که پیدا نیست، میلیون‌ها برابر زیان‌هایی است که به چشم می‌آید و پیدا است. در این اجتماعات ناسالم، استعدادهایی که از بین رفته است، فقرها، نابودی‌ها، فرزندان که ممکن بود به دنیا بیایند، ولی فقر و فلاکت مانع به دنیا آمدنشان شده، تلفات انسانی، هم تلفات روحی و استعدادی و هم تلفات بدنی، همه نتیجه طغیان بوده است. اما کسی که همیشه نگران مقام رب است، که مبادا به حد آن تجاوز بشود، مبادا استعداد کسی مجال پرورش نیابد، مبادا استعداد کسی را در جهت دیگر منحرف کند، چنین انسانی در مقابل طاغی قرار دارد. طاغی همه استعدادها را از بین می‌برد. اما کسان و رهبرانی که دائم نگران‌اند که مبادا مقام رب متزلزل شود، استعدادها را به حرکت درمی‌آورند.

علی^(ع) و رشد افکار

به مناسبت این ماه مبارک و شهادت امیرالمؤمنین^(ع)، از آن حضرت یاد کنم که در کمتر از پنج سالِ خلافتش، آنقدر گرفتاری و درگیری با ناکثین و قاسطین و مارقین داشت^۱ که یک شب نتوانست راحت بخوابد، با این حال، همین که فرصت می‌کرد در صدد رشد افکار برمی‌آمد، که این نهج البلاغه نمونه‌ای از آن است. چنین مجتمعی را مجتمع الهی با رهبری الهی می‌گویند. چنین رهبری تنها به دفاع از اقتصاد چشم ندوخته است، بلکه مسأله اصلی‌اش این است که افکار را رشد دهد. در مسجد، در منبر، در میدان جنگ، هر کسی که استعداد فهم حقیقتی داشت، امیرالمؤمنین^(ع) تمام توجهش را به او معطوف می‌کرد. در یکی از جنگ‌ها - شاید جنگ جمل - در بحبوحهٔ درگیری‌ها، کسی آمد از حضرت دربارهٔ مسأله‌ای اعتقادی و خداشناسی سؤال کند. یکی از اصحاب خواست او را رد کند و گفت: مرد حسابی، امیرالمؤمنین^(ع) حالا گرفتار است! در میان این گیر و دار و خونریزی‌ها و مسلمان‌هایی را که از هر دو طرف به خاک و خون می‌غلتند؟ تو در این اوضاع آمده‌ای از امیرالمؤمنین^(ع) مسأله بپرسی؟! حضرت به او فرمود: مگر ما برای چه می‌جنگیم؟ برای همین مسأله‌ها می‌جنگیم. می‌جنگیم که استعدادهای رشد کند، فهم‌ها بالا برود.

خوف از مقام ربّ و دلخوش نبودن به دنیا

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ کسی که چنین نگرانی‌ای دارد، به مال و قدرت دلخوش نیست. به زندگی زودگذر مغرور نمی‌شود. نگران آیندهٔ دیگران و مسئولیت‌هاست. چنین کسی قهراً دارای تقواست. منشأ تقوا از اینجاست که اول درک پیدا می‌کند و بعد نگران می‌شود که مبدا از مسیر ربوبیت الهی، چه دربارهٔ خود و چه دربارهٔ دیگران، خارج شده باشد. به این ترتیب، قهراً نفس را مهار می‌کند. آن‌را رها نمی‌کند که هر جا دلش خواست انسان را ببرد. هر هوایی، هوسی، انگیزه‌ای او را از جا به در نمی‌برد. مثل کوه محکم است. طاغی حاضر است برای یک نفع آبی مردمی را به خاک و خون بکشد. ببینید این طاغوت‌چهاها برای خودخواهی‌های خودشان چه فتنه‌هایی که ایجاد

۱. حضرت علی^(ع) دربارهٔ این سه گروه در خطبه معروف به شفشقیه می‌فرماید: **دَلَمَّا نَهَضْتَ بِالْأَمْرِ تَكُنْتَ طَائِفَةً، وَ مَوْتٌ أُخْرَى، وَ قِسْفٌ آخِرُونَ.** (چون بر امر برخاستم گروهی پیمان بسته را شکستند [اصحاب جمل] و گروهی از جمع دینداران بیرون هستند [اصحاب نهروان] و گروهی دیگر ستمکار شدند [اصحاب صفین]).

نهج البلاغه، خطبه ۳.

نمی‌کنند و چه خون‌هایی که نمی‌ریزند! این‌ها حتی آینده خودشان را هم در نظر نمی‌گیرند. چنین کسی طاغی است و جهنمی است. اما برای آن کسی که جلوی انگیزه‌ها و هواهای پست خودش را می‌گیرد، و دائماً چشمش باز و نسبت به دیگران نگران است، ﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾. این خودش بهشت است و بهشتی و مسیرش به طرف بهشت است.

طاغوت‌چ‌های سرگردان بین دنیا و آخرت

این آیه، که دو مسیر مختلف را نشان می‌دهد تمام شد. ولی در این بین کسانی هم هستند که گاهی به این طرف می‌آیند و گاهی به آن طرف. گاهی طغیان می‌کنند، گاهی سر فرود می‌آورند. اگر مالی، ثروتی، پستی، میزی، اداره‌ای پیدا کردند، طغیان می‌کنند. می‌بینیم که آهنگ صدایش هم عوض می‌شود! رفقاییش را دیگر نمی‌شناسد! در سابق که با بعضی از رفقا جلساتی داشتیم، یک روز من دیدم که مدتی است از یکی از رفقایمان خبری نیست. تلفن کردم از او خبر بگیرم. خودش گوشی را برداشت و دیدم آهنگ صدایش و طرز حرف زدنش عوض شده! فهمیدم پستی گرفته! مدیر کلی یا معاونی شده است. گفتم: داداش، حالا گوشی را بگذار؛ هر وقت از پست آمدی پایین، باز با هم رفیقیم. حالا حواست پرت است! همین قدر که به پستی و مقامی و مالی رسید، سر به طغیان می‌گذارد. و وقتی این‌ها را از او گرفتند، بیچاره شد. تازه اغلب مسجدی هم می‌شدند و در صف اول نماز جماعت هم می‌ایستادند! این‌ها آدم‌های گرفتار در وسط هستند. گاهی طغیان می‌کنند، گاهی طغیانشان فروکش می‌کند. گاهی مسلمان‌اند، گاهی مستبد. گاهی با طاغوت همکاری می‌کنند، گاهی هم به موقع انقلابی می‌شوند. مثل اکثر انقلابیون بعد از انقلاب! آنوقت دیگر از طاغوت و طغیان دست برمی‌دارند. بنابراین، در خط مستقیم، یکی طاغی مطلق است و یکی هم ﴿مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾. در وسط هم طاغوت‌چ‌ها هستند که پیوسته بین دنیا و آخرت سرگردان‌اند، تا اعمالشان در کدام جهت رجحان پیدا کند.

پرونده کار این جماعت در هنگام مرگ باز و معلوم می‌شود که آیا به حال طغیان مرده‌اند، یا برگشته و تسلیم ربوبیت الهی شده‌اند. پس، ملاحظه کردید که این سوره از طغیان فرعون شروع شد، که خداوند به موسی فرمود: ﴿إِذْ هَبْ إِيَّاهُ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾، تا آنجا که پایان کار فرعون را نشان می‌دهد. بعد خواست به این انسانی که خود را بزرگ

می‌بیند و در پوست خودش باد کرده و عالم را کوچک می‌بیند و منشأ طغیان او هم همین است، حقارت او را یادآور شود و چشم او را باز کند به اینکه تو که هیچ! تو که به حساب نمی‌آیی! حتی این عالم با این عظمت و این کهکشانشا و این نظامات، در مقابل اراده ربوبی خاشع‌اند! حال تو بین در این میان چه هستی؟! همه این‌ها را قرآن بیان کرد تا رسید به مرحله قیامت و پس از آن، به روز بهشت و جهنم، و نمایاندن دو مسیر مختلف طاعی و خافی از مقام رب. در اینجا بیان کرد که منشأ جهنمی شدن طغیان است. پس، از طغیان شروع شد و به طغیان ختم شد.

سؤال همیشگی از قیامت

در اینجا مسأله دیگری را مطرح می‌کند: **﴿تَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا. فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذُرَاهَا. إِي رَبِّكَ مُتَّهَاهَا. إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا﴾** از تو درباره ساعت می‌پرسند. **﴿تَسْأَلُونَكَ﴾** فعل مضارع است و نشان می‌دهد که سؤال مستمر بوده است. از تو درباره ساعت می‌پرسند که **﴿أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾** ایان، یعنی کجا؟ در چه زمانی؟ هم استفهام است و هم ظرف زمان. «مُرسا» کجاست؟ مُرسا یعنی لنگرگاه؛ یعنی بندر. آنجا که کشتی لنگر می‌اندازد. اسم مکان و اسم زمان است. اما کجا و چه وقت لنگرگاه است؟ کجا لنگر می‌اندازد و چه وقت لنگر می‌اندازد؟ این سئوالی است که قرآن بلافاصله جلو آن را می‌گیرد: **﴿فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذُرَاهَا﴾**. پیامبر! تو چرا وارد این سئوالات و گفتگوها می‌شوی؟ نباید وارد شوی. **﴿إِي رَبِّكَ مُتَّهَاهَا﴾** اجمالاً تو را آگاه کنم که به سوی ربوبیت می‌رود. نهایت کارش ربوبیت است. اما آنان مسیر زمان و مکان را می‌پرسند. تو اصلاً وارد این گفتگوها نشو! **﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخْشَاهَا﴾** تو فقط بیم‌دهنده و ترساننده کسی که نگران چنین پیشامدی است می‌باشی.

مفهوم «ساعت» در قرآن

اما «ساعت» یعنی چه؟ ساعت در لغت یعنی زمان محدود. اسم این وسیله را هم برای این ساعت گذاشته‌اند که زمان و دقیقه و ثانیه و ساعت و به طور کلی حرکت زمان را نشان می‌دهد. در قرآن هم بسیاری از جاها «ساعت» به زمان محدود گفته شده است. اما در قرآن، هر جا «ساعت» به طور مطلق آمده بیشتر منظور همین قیامت است. یکی از اسم‌های ۱. «درباره رستخیز از تو می‌پرسند که فراسیدنش چه وقت است؟ تو را چه به گفتگو در آن. علم آن با پروردگار تو است. تو فقط کسی را که از آن می‌ترسد هشدار می‌دهی». همان، ۴۲-۴۵.

قیامت «ساعت» است. این مسأله ساعت را که کی است، یعنی قیامت در چه زمانی برپا خواهد شد، قرآن در چند جا مورد بحث قرار داده است. در آیه دیگر توضیح بیشتری درباره همین سؤال آمده است. حالا این آیه را می‌خوانیم و ترجمه می‌کنیم و بعد اگر مجالی شد وارد بحث آن خواهیم شد.

در آیه ۱۸۷ سوره «اعراف» این طور می‌فرماید: **﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.**

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾ (از تو درباره ساعت می‌پرسند که لنگرگاه این ساعت کجاست)؟ اگر مقصود از ساعت فقط قیامت باشد، پس لنگرگاه یعنی چه؟ بنابراین باید گفت که تنها مقصود قیامت نیست، بلکه حرکت مستمری است که شاید ساعت قیامت فقط طلیعه آن ساعت عظیم باشد. **﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي﴾** (جواب بده و بگو که علم آن فقط پیش پروردگار من است و بس).

﴿لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ﴾ (بیان تجلی و ارائه و نشان دادن وقت این ساعت، بر عهده هیچ‌کس نیست، هیچ‌کس مگر خدا نمی‌تواند آن را بیان کند). **﴿ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾** (این مسأله ساعت فشار و سنگینی‌ای است بر همه آسمان‌ها و زمین).

﴿لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾ (ساعت بروز نمی‌کند و نمی‌آید، مگر به طور ناگهانی). یعنی دیگر مسأله زمان مطرح نیست.^۱ **﴿يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾** (طوری از تو - خطاب به پیغمبر است - سؤال می‌کنند که گویی تو به همه جوانب و خصوصیات آن واردی). **﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾**. (بگو علم ساعت نزد خداست؛ ولی بیشتر مردم به این حقیقت توجه ندارند).

مسأله **﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾** آخرین مسأله‌ای است که در آخر سوره «نازعات» مطرح شده است. حالا اگر اجازه بدهید، چون من هم خسته هستم، باقی مطالب برای جلسه دیگر بماند. ان‌شاءالله.^۲

۱. منظور آن است که وقوع ناگهانی قیامت منافی با آن است که بشر از قبل، زمان وقوع و بروز آن را بدانند. این نکته را هم باید یادآور شد که قیامت بساط این زمان را درخواهد نوردید.

۲. به علت گرفتاری‌ها و مسئولیت‌های متعدد مرحوم آیت‌الله طالقانی، متأسفانه، جلسات با قرآن در صحنه ادامه نیافت و همگان از افاضات قرآنی و برداشت‌های نورانی ایشان از این کتاب انسان‌ساز محروم ماندیم. امیدواریم ان‌شاءالله بتوانیم از این برداشت‌های آموزنده و نیز از آنچه در شش جلد پرتوی از قرآن افاضه کرده‌اند، چنان‌که سزاوار است بهره‌مند شویم، و چنان‌که مقصود آن بزرگوار بود، همه ما قرآن کریم را «کتاب راهنمای عمل» خود قرار دهیم.